

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

### خدمات دین به تمدن بشری در عرصه‌ی اخلاق

گفتیم که در بحث نیاز به دین، دو مبحث مطرح است؛ یکی ضرورت دین و دیگری مزیت‌ها و فواید دین. حالا می‌خواهیم به بحث فواید دین وارد شویم.

چهار مؤلفه‌ی اصلی تمدن‌های بشری در پرتو دین وارد زندگی انسان شده‌اند. آن چهار مؤلفه، یکی اخلاق است، دیگری معنویت است، سوم عدالت است و چهارم علم.

در اینکه در آغاز شکل‌گیری تمدن‌های بشری؛ تمدن‌های بزرگ شناخته شده‌ای که در تاریخ ثبت شده‌اند و بسیاری از آنها تا این زمان امتداد پیدا کرده‌اند، این دین بود که اخلاق را، معنویت را، عدالت را و علم را وارد عرصه‌ی زندگی انسان‌ها کرد، شک و تردیدی وجود ندارد. حتی کسانی که ماتریالیست<sup>۱</sup> هستند و به لائیسیت<sup>۲</sup> رو آورده‌اند و منکر وجود خدا و متافیزیک هستند، یا

---

<sup>۱</sup> Materialist.

<sup>۲</sup> Laicite.

سکولاریستند<sup>۳</sup> و زندگی غیر دینی و سکولار را در پیش گرفته‌اند، حتی آنها هم معتقدند که در آغاز تأسیس تمدن‌های بشری، دین چنین خدمتی کرده است؛ منتها آنها می‌گویند امروز عقل بشر به جایی رسیده است که برای اینکه اخلاق داشته باشد، معنویت داشته باشد، عدالت داشته باشد، علم داشته باشد، دیگر نیازمند به دین نیست. امروز بشر نیاز به دین ندارد و دین باید کنار برود، و الا در اینکه در گذشته دین چنین خدمتی کرده است، آنها هم موافقند و این امر خیلی مسلم و روشن است. اندکی بررسی در تاریخ تمدن به راحتی این مسئله را روشن می‌کند. نزدیک‌ترین و آشناترین تمدن به ما تمدن اسلامی است. اگر همین تمدن را بررسی کنیم، نقش دین را در این چهار مورد می‌توان تشخیص داد.

چهارده قرن قبل در آن دنیای جاهلی. شما فکر نکنید در آن زمان فقط عربستان سرزمین جاهلی بود، دنیا دنیای جاهلی بود، هیچ جای دنیا نور علم روشن نبود، فضیلت‌ها معنایی نداشت. دو ابر قدرت آن روز شاهنشاهی ایران و امپراطوری رم بودند. در عصری که پیغمبر اسلام ظهور می‌کنند، نه در ایران، دانشمند برجسته و صاحب نامی هست، نه در رم آن روز. نه فیلسوفی، نه ریاضیدانی، نه کیهان‌شناسی، نه شاعر بزرگی، نه هنرمند بزرگی. هیچ جا هیچ خبری از اینها نیست. بله؛ در یونان باستان، سقراط بوده، افلاطون بوده، ارسطو بوده، فلوطین<sup>۴</sup> بوده، فلاسفه‌ی بزرگ بوده‌اند؛ دانشمندان بزرگ مثل ارشمیدس بوده‌اند. اما وقتی دنیا به عصر ظهور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، هیچ‌جا خبری از درخشش‌های علمی و فرهنگی وجود ندارد. ابر قدرت بودن ایران و رم هم ناشی از قدرت نظامی و قدرت اقتصادی آنها بوده است و گر نه قدرت فرهنگی نداشتند. منتها در آن دنیای جاهلی، سیاه چال

---

Secularist. <sup>۳</sup>

Plotinus. <sup>۴</sup>

جاهلیت سرزمین عربستان بود. یک ریگزار خشک و تفتیده‌ی بی آب و علفی که یک عده مردم پا برهنه‌ی صحرا نشین در آن زندگی می‌کردند. به‌قدری این سرزمین بی ارزش و رها شده بود، که با وجود اینکه با هر دو ابر قدرت هم مرز بود، اما هیچ یک از آن دو رغبت نکردند آنجا را اشغال کنند، در حالی که هیچ ارتشی هم آنجا نبود که در مقابلشان بایستد و با آنها مقابله کند. چون می‌دیدند که اگر آنجا را اشغال کنند، جز یک مشت افراد فقیر و گرسنه که باید به آنها غذا بدهند، چیزی گیرشان نمی‌آید. آن وقت که هنوز نفت کشف نشده بود و نمی‌دانستند زیر سرزمین عربستان چه خبر است. لذا این جزیره‌ی رها شده، از فرهنگ و تمدن بویی نبرده بود، در آنجا از اخلاق بویی استشمام نمی‌شد. از زیبایی‌های اخلاقی خبری نبود، توختش و قساوت در اوج بود. مردمی سفاک، خون‌ریز، بی‌رحم که با دست خودشان دخترانشان را زنده به گور می‌کردند. نقل شده است که دو قبیله چهل سال با هم جنگیدند و خون از هم ریختند، سبب شروع جنگ این بود که یک بار، شتر این قبیله به مرتع آن قبیله وارد شده و کمی چریده بود. بویی از رحم و عطوفت انسانی نبرده بودند. بویی از عفت و پاکدامنی نبرده بودند. در بین عرب جاهلی زنانی بدکاره و روسپی بودند، که به اصحاب رایات معروف بودند؛ یعنی مثل پزشکان یا وکلا که جلو دفتر یا مطبشان تابلو می‌زنند، این زن‌های بدکاره جلوی خانه‌شان تابلو داشتند. یعنی روسپی‌گری یک شغل موجه بود، اصلاً باعث خجالت و سرافکندگی نبود. بویی از عفت و حیا نبرده بودند. هیچ خبری از فضیلت‌های اخلاقی مثل کمک به زیردستان و ضعیفان نبود؛ بلکه ضعیف‌کشی ارزش و مایه‌ی افتخار بود. خبری از معنویت نبود، بویی از معنویت نبرده بودند. اوج معنویت‌گرایی عرب جاهلی این بود که با سنگ و چوب مجسمه بسازند و به آن سجده کنند. با مواد غذایی، مثلاً با آرد یا خرما مجسمه می‌ساختند و می‌گفتند این خدای ما است، به آن سجده می‌کردند. هر وقت هم که گرسنه می‌شدند، شروع می‌کردند به خوردن آن. بویی از عدالت آنجا نبود، ضعیف‌کشی، ظلم، تجاوز، غصب حقوق ضعیفا، باعث شرافت و سربلندی بود. از علم و دانش هم هیچ خبری نبود، حتی سواد خواندن و نوشتن نایاب بود. اینکه فردی فقط اسمش را بتواند بنویسد، چه رسد به اینکه علم داشته باشد؟ این سرزمین عربستان بود که نقطه‌ی تولد تمدن اسلامی است.

اما در مدت کوتاهی همین مردم نیمه‌وحشی به اسطوره‌های فضیلت اخلاقی تبدیل شدند. مقادها، سلمان‌ها، ابوذرها، عمار یاسرها، بلال حبشی‌ها، سعد بن معاذها، شخصیت‌هایی که اسطوره‌های فضیلت و کرامت اخلاقی هستند و هر یک از آنها را امروز می‌توان به عنوان الگوی اخلاق، لطافت‌های روحی، فضیلت‌های انسانی، کرامت‌ها، رحم، عطوفت، به دنیا معرفی کرد. در بعد معنویت، لطیف‌ترین احساس‌های عارفانه، بلندترین شخصیت‌های اهل عرفان در این جامعه پدید آمدند. در بعد عدالت-خواهی، عدالت ارزش مسلط شد و ظلم‌ستیزی برای مردم به یک فریضه تبدیل شد. در عرصه‌ی علم، در دنیایی که بویی از علم نمی‌آمد، آن دوران دقیقاً مقارن با عصر اسکولاستیک<sup>۵</sup> غرب است و در غرب مسیحی و اروپایی، دوران تاریکی و ظلمت محض است. خود غربی‌ها اسمش را عصر تاریکی گذاشته‌اند. دورانی است که کلیسای قرون وسطایی بر جامعه سلطه‌ی مطلق دارد و دادگاه‌های آنگیزاسیون<sup>۶</sup> و تفتیش عقاید را برپا کرده است و هرکس کوچک‌ترین تردیدی در خرافه‌های موجود در جامعه بکند، در دادگاه محاکمه‌اش می‌کنند و به جرم ارتداد، به اعدام محکومش می‌کنند؛ یا سرش را با گیوتین قطع می‌کنند و یا بدنش را در آتش می‌سوزانند. کور سویی از نور علم در آن سرزمین‌ها دیده نمی‌شود. در همان عصر، در همین سرزمین عربستان و بعدها که سرزمین‌های اسلامی گسترش پیدا می‌کند، در دیگر جوامع اسلامی، بزرگ‌ترین جهش علمی اتفاق می‌افتد و عظیم‌ترین شخصیت‌های علمی در عرصه‌های مختلف ظهور می‌کنند؛ فیلسوفان بزرگ، عرفای بزرگ، ریاضیدانان بزرگ، کیهان-شناسان بزرگ، پزشکان و زیست‌شناسان بزرگ، و نیز شعرا و ادبای بزرگ پدید می‌آیند.

---

Scholastic.<sup>۵</sup>

Inquisition.<sup>۶</sup>

بنابراین، در اینکه در نقطه‌ی تأسیس تمدن‌ها، دین این چهار مؤلفه را وارد زندگی بشر کرد، هیچ شخص عاقل و منصفی تردید نمی‌کند. آنچه ممکن است مورد تردید قرار گیرد، این است که آیا تمدن بشری امروز هم وام‌دار و نیازمند به ادیان هست؟ عده‌ای ممکن است بگویند نه؛ ما زندگی سکولار در پیش گرفته‌ایم، دین را کاملاً کنار گذاشته‌ایم؛ اصلاً حرفی از خدا و دین و آسمان و ملکوت و امثال اینها در زندگی ما نیست؛ پس ما دیگر در تمدن امروز، وام‌دار دین نیستیم. در حالی که آنها هم اشتباه می‌کنند. آنها هم بدون اینکه خودشان بدانند، وام‌دار دین هستند. این نکته ظریف است و برای پی بردن به آن لازم است خوب دقت کنید. مثلاً در عرصه‌ی فضیلت‌های اخلاقی، اگر در همان جوامع سکولار و غیردینی و مادی، هنوز هم در بین بعضی از مردم، زیبایی‌های اخلاقی مطرح است؛ پایبندی به صداقت، پایبندی به پاکدامنی و عفت و دیگر صفت‌های خوب اخلاقی وجود دارد؛ پایبندی به این صفت‌های اخلاقی با مبانی فکری ماتریالیستی و مادی اصلاً قابل توجه نیست؛ یعنی اندیشه‌ی ماتریالیستی نمی‌تواند پایبندی به اخلاقیات را توجیه کند تا انسان پایبند به اخلاق ساخته شود. این نکته‌ی مهمی است. شما در زندگی بشر، خدا، قیامت، روح، معنویت و ملکوت را کنار بگذارید و سپس از لحاظ عقلی و منطقی استدلال کنید که باید به صداقت پایبند بود. آیا چنین کاری ممکن است؟ مثلاً من در یک معامله بر سر دوراهی هستم؛ اگر یک دروغ بگویم چند صد میلیون سود به من می‌رسد، و اگر به صداقت پایبند بمانم، چند صد میلیون سود از دستم می‌رود. در شرایطی که خدایی نیست، قیامتی هم نیست؛ حساب و کتابی هم نیست؛ شما برای من اثبات کنید که من باید به صداقت پایبند باشم. به چه دلیل و علت پایبند باشم؟ به چه دلیل از این همه سود چشم‌پوشم؟ یا پایبندی به عفت، حیا و پاکدامنی. مثلاً یک دختر و پسر جوان، در اوج سن جوانی، در اوج فوران غریزه‌ی جنسی، در یک خلوت، فرصت لذت جنسی حرام بردن از یکدیگر برایشان فراهم شده است؛ یقین هم دارند که این خبر هیچ وقت به جایی درز نخواهد کرد. در این شرایط، اگر خدایی نیست که در آن خلوت و تنهایی هم آن‌ها را ببیند، اگر قیامتی نیست که باید برای عملکردشان پاسخگو باشند، اگر دوزخی نیست که به خاطر این عمل زشت، در آنجا کیفر ببینند، اگر اینها وجود ندارد؛ چطور می‌-

توانید عقلاً این دختر و پسر را قانع کنید که از این لذت چشم‌پوشند و به عفت پایبند باشند؟ هیچ استدلالی دارید؟ ماتریالیسم هیچ توجیه منطقی برای پایبندی به اخلاقیات باقی نمی‌گذارد. در اینگونه جوامع اگر افراد پایبند به اخلاقیات هستند، باید دید عاملی که آنها را پایبند کرده است، چیست. مادی‌گرایی که نمی‌تواند آنها را پایبند کند. آن عامل، میراث فرهنگی گذشته‌ی زندگی دینی این جوامع است. همین کشورهای اروپایی که امروز سکولار زندگی می‌کنند، قریب به صد، صد و پنجاه سال پیش یک جامعه‌ی متعصب مسیحی بودند، یک جامعه‌ی متعصب یهودی بودند، فرهنگ دینی بین آنها رایج و حاکم بود. درست است که امروز در خودآگاه، دین و همه‌ی باورهای دینی را انکار می‌کنند، اما این میراث در فرهنگشان هست و همان است که چنین تأثیراتی به‌جا گذاشته است.

در همین ارتباط، بد نیست به ماجرای اشاره کنم. اگزستانسیالیست‌ها معتقدند که ارزش‌های اخلاقی واقعیت‌های عینی ندارند و زاییده‌ی ذهن بشر هستند، وجودشان وجود ذهنی است. یعنی خوبی و بدی در جهان خارج نیست، من هستم که این چیز را خوب تلقی می‌کنم یا بد. ارزش‌های اخلاقی مخلوق ذهن انسان است. منهای ذهن انسان نه عدالت خوب است و نه ظلم بد؛ نه عفت خوب است، نه بی‌حیایی بد. این تفکر اگزستانسیالیست‌ها است؛ لذا وقتی اندیشه‌های اگزستانسیالیستی ژان پل - سارتر<sup>۷</sup> در فرانسه منتشر شد و طرفدار پیدا کرد، یک بحران عظیم اخلاقی پیدا شد. بی‌بند و باری، آلودگی، فسق و فجور و فحشا بی‌داد می‌کرد، چون هیچ دلیلی برای حیا و عفت نبود، چه کسی گفته عفت خوب است؟ چون تا دیروز می‌گفتیم عفت خوب است، خوب بود؛ از امروز به بعد که گفتیم عفت بد است، بی‌عفتی خوب است. اگر خوب و بد واقعی در بیرون از ذهن انسان وجود ندارد، ما هر چیزی را که از آن لذت می‌بریم، می‌گوییم خوب است. چه کسی گفته عدالت خوب است؟ نخیر؛ اتفاقاً

---

Jean-Paul Sartre.<sup>۷</sup>

ضعیف‌کشی خوب است. لذا به این لحاظ اگرستانسیالیسم یک بحران عظیم اخلاقی در جامعه‌ی فرانسه ایجاد کرد.

در جریان مبارزات دهقانی که در کوبا برپا می‌شود، ژان‌پل سارتر، همین فیلسوف اگزیستانسیالیست، هم خودش و هم خانمش، هر دو به‌عنوان خبرنگار روزنامه‌ی لوموند،<sup>۸</sup> در آنجا بودند. دهقان‌های مزارع نیشکر کوبا علیه فئودال‌ها قیام کردند و مبارزه‌ای را شروع کردند که بالاخره به انقلاب کمونیستی کوبا به رهبری چه‌گوارا<sup>۹</sup> منجر شد، که بعد از پیروزی، چه‌گوارا فیدل کاسترو<sup>۱۰</sup> را در کوبا گذاشت و برای ادامه‌ی مبارزه، به مناطق دیگر آمریکای لاتین رفت و نهایتاً کشته شد. ژان‌پل سارتر که خبرنگار روزنامه‌ی لوموند بود به کوبا اعزام شد برای اینکه گزارشی را از این مبارزات تهیه کند و به پاریس بفرستد. گزارش‌های زیادی فرستاد و در روزنامه‌ی لوموند چاپ شد. مدت قابل توجهی سارتر در کوبا بود تا اینکه بالاخره به پاریس بازگشت. پس از بازگشت، مجموعه مقاله‌هایی را که از او در روزنامه‌ی لوموند چاپ شده بود، جمع کرد، ویراستاری کرد و به صورت یک کتاب درآورد. این کتاب با نام "جنگ شکر در کوبا" به زبان فارسی هم ترجمه شده است.

وقتی ژان‌پل سارتر از کوبا بازگشت، تحت تأثیر مبارزات سیاسی و اجتماعی مردم کوبا روحیاتش کاملاً متحول شده بود. تبدیل شده بود به یک فرد متعهد و حساس نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی و در مقابل دولت موضع‌گیری و اظهار نظر می‌کرد، به همین دلیل هم دردسرهای زیادی برایش ایجاد

---

Le Monde.<sup>۸</sup>

Ernestochevara.<sup>۹</sup>

Fidel Castro.<sup>۱۰</sup>

کردند؛ حتی از خانه و زندگی آواره‌اش کردند. یک انسان بی‌اعتنا به همه چیز، به چنین فردی تبدیل شد. در این مقطع یک خبرنگار رند فرانسوی ژان پل سارتر را جایی گیر می‌آورد و با او مصاحبه می‌کند. این مصاحبه منتشر شده و خیلی جالب است. آن خبرنگار الحق شخص رندی بوده است. در این مصاحبه ژان پل سارتر را در بن بست گیر می‌اندازد. از او می‌پرسد: آقای سارتر، مگر غیر از این است که شما اگزیستانسیالیست هستید و در نظر اگزیستانسیالیست‌ها ارزش‌های اخلاقی ذهنی هستند و خوب و بد واقعی در جهان خارج وجود ندارد و ماییم که چیزها را خوب و بد تلقی می‌کنیم؟ اگر شما واقعاً اینطور فکر می‌کنید؛ پس این چه دردسری است که برای خودتان درست کرده‌اید؟ در اثر موضع‌گیری‌ها در برابر دولت و احزاب و برای مسائل داخلی و خارجی، این همه بلا به سرت می‌آورند. بیا مثل گذشته نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی بی‌اعتنا باش و زندگی خوش سابقت را ادامه بده. این خبرنگار بین مبانی نظری و تئوریک سارتر با این روحیاتی که الان دارد تناقضی را نشان داده است. اینکه چطور ممکن است یک فرد اگزیستانسیالیست باشد و در عین حال اینطور رفتار کند؟ سارتر گیر می‌افتد. به فکر فرو می‌رود و جوابی می‌دهد که می‌خواهم از آن جواب استفاده کنم. می‌گوید من در کودکی شاگرد آقای استروگف و آقای پارویان بودم و این دو شاگردان خدا بودند، کشیش بودند، گرچه من خود به خدا اصلاً اعتقادی ندارم.<sup>۱۱</sup>

یعنی گرچه من در ذهن خود اگاه منکر خدا و دین هستم، ماتریالیست هستم؛ اما ناخودآگاه تحت تأثیر تربیت مذهبی دوران کودکیم قرار دارم. این احساس مسئولیتی را که من نسبت به جامعه دارم، با اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی اصلاً نمی‌شود توجیه کرد. اینها زاینده‌ی آموزه‌های دینی است که در

---

<sup>۱۱</sup> .Pardaillan m'habite encore. Et Strogoff. Je ne relève que d'eux qui ne relèvent que de Dieu et je ne crois pas en Dieu.

من ساخته و پرداخته هیچ کس نیستم جز استروگف و پارویان که ساخته و پرداخته هیچ کس نیستند جز خدا [چون هر دو کشیش بودند]

در حالیکه من به خدا اعتقاد ندارم .



دوران طفولیت به من داده شده است و هنوز در درون من مانده است. این حرف را یک فیلسوف زده است، یک فرد معمولی زده است.

این حرفی را که ژان پل سارتر در مورد خودش زده است در رابطه با کلّ جوامع سکولار هم می‌شود گفت. آنجا هم اگر فضیلت‌های اخلاقی هنوز مطرح است و با وجود اینکه با اندیشه‌های ماتریالیستی و سکولار نمی‌توان پایبندی‌های اخلاقی را توجیه کرد، این پایبندی‌های اخلاقی بین بعضی از مردم وجود دارد، این فضایل و پایبندی‌های اخلاقی میراث تربیت دوران کودکی این جوامع است. در گذشته این جوامع مذهبی بودند و این ارزش‌های اخلاقی واقعاً ارزش‌های منطقی و معقولی بود، اینها در فرهنگ آنها مانده است و امروز هم در ناخودآگاه افراد هست. لذا حتی جوامع سکولار امروزی وام‌دار دین هستند؛ ولو ناخودآگاه. بدون اینکه توجه داشته باشند، دارند از ثمرات دین استفاده می‌کنند.

از مقدمه عبور کنیم و وارد مورد به مورد این عرصه‌ها بشویم. ببینیم در هر کدام از این عرصه‌ها دین چه خدمتی کرده است.

### خدمات دین به تمدن بشری در عرصه‌ی اخلاق

اول در عرصه‌ی اخلاق. خدمت دین به تمدن‌های بشری در عرصه‌ی اخلاق در دو حوزه قابل بحث است. یکی در حوزه‌ی معرفت اخلاقی، دیگری در حوزه‌ی تربیت و عمل اخلاقی.

در مورد معرفت اخلاقی به سه خدمت بزرگ اشاره می‌کنم. در جلسه‌ی قبل، در قالب استدلال متکلمین در زمینه‌ی لزوم دین، به خدمت اول اشاره کردیم، گفتیم عقل انسان مستقلاً می‌تواند حسن

و قبح را تشخیص دهد، ما با نظریه‌ی اشاعره و با بعضی مسیحیان مثل ویلیام آکامی<sup>۱۲</sup> که به نظریه‌ی امر الهی معتقدند و معتقدند اصلاً مفهوم خوب و بد در اثر امر و نهی خدا در ذهن بشر وارد شد و قبل از آن بشر تصویری راجع به خوب و بد اخلاقی نداشت، موافق نیستیم. ما معتقدیم عقل انسان، منهای دین، منهای وحی، مفهوم خوب و بد را تشخیص می‌دهد. از متون دینی می‌توانیم شاهد هم بیاوریم، که مطمئن شوید که نظریه‌ی شیعه نظریه‌ی درستی است، مثلاً در واقعه‌ی عاشورا، در ساعت‌های آخر، بنابر آن چه که در مقتل‌ها نقل شده است، وقتی امام حسین علیه السلام تنها شدند و پس از یک رزم سنگین، به شدت مجروح شده بودند، تیرهای زیادی به حضرت اصابت کرده بود، زخم‌های زیادی وارد شده بود، خون زیادی از حضرت رفته بود و کار به جایی رسید که دیگر حضرت رمق ماندن روی اسب را از دست دادند و حضرت از اسب روی زمین افتادند، درست در همین لحظه لشکریان عمر سعد به سمت خیمه‌ها و به سمت زن و بچه‌ها حمله‌ور شدند. غیرت اباعبدالله علیه السلام سبب شد حضرت با اینکه در لحظه‌های آخر عمرشان به سر می‌بردند، به شمشیر شکسته‌ای تکیه زدند، همان طور که به رو افتاده بودند، نیم خیز خودشان را بلند کردند؛ چون دیگر تاب این را که بلند شوند، نداشتند، با چه سختی خودشان را بلند کردند و خطاب به آن گروه فرمودند: «يا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحرارًا فِي دُنْيَاكُمْ»<sup>۱۳</sup> ای پیروان خاندان اباسفیان، اگر دین ندارید، اگر از قیامت نمی‌ترسید، لااقل در دنیایتان آزاده باشید، جوانمرد باشید، نامردی نکنید، شما مردید؛ به زن و بچه چه کار دارید؟ اگر روی همین جمله تأمل کنید، همین مطلب از آن درمی‌آید. حضرت می‌فرمایند: اگر دین ندارید، اگر از قیامت هم نمی‌ترسید، لااقل جوانمرد باشید، نامرد نباشید، به زن و

<sup>۱۲</sup> William of Ockham.

<sup>۱۳</sup> سیدین طاووس، اللهوف، ص ۱۲۰ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱ و بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۲۹۳.

بچه کار نداشته باشید. این می‌رساند که جوانمردی و آزادگی، مفهومی است که منهای دین و اعتقاد به قیامت هم قابل فهم است؛ قابل مطرح شدن است.

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام داریم: «لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُو جَنَّةَ وَلَا نَخْشَى نَاراً وَ لَا نُوَاباً وَ لَا عِقَاباً لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَطْلُبَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ التَّجَاحِ»<sup>۱۴</sup> حضرت می‌فرمایند که اگر بهشت و دوزخی نبود، حساب و کتابی نبود، پاداش و جزایی نبود، باز هم جا داشت انسان به فضیلت‌های اخلاقی پایبند باشد، چون این چیزی است که سبب نیل انسان به تعالی و کمال می‌شود. این نشان می‌دهد که منهای بهشت و دوزخ هم مفهوم فضیلت‌های اخلاقی قابل طرح است. این همان نظریه‌ی شیعه است که معتقد به حسن و قبح عقلی است. منتها گفتیم که عقل در عرصه‌ی حسن و قبح، کلیات را به شفافیت می‌تواند تشخیص دهد، لذا بین عقلای عالم هم در کلیات حسن و قبح هیچ اختلاف نظری وجود ندارد. هیچ انسانی را پیدا نمی‌کنید که مثلاً بگوید بزدل بودن خوب است؛ شجاع بودن بد است، بخیل بودن خوب است؛ سخاوت بد است، دورویی خوب است؛ صداقت بد است، ظلم خوب است؛ عدالت بد است. پس در کلیات حسن و قبح، عقل می‌تواند به شفافیت درست تشخیص دهد و لذا هیچ اختلاف نظری نیست. ولی وقتی به عرصه‌ی جزئیات حسن و قبح وارد می‌شویم و می‌خواهیم مصادیق ریز حسن و قبح را تشخیص دهیم، بین افراد اختلاف زیادی پیش می‌آید و همین اختلاف نظر نشان می‌دهد که عقل قدرت ندارد که مثل کلیات، جزئیات را به شفافیت تشخیص دهد. دین آمد آن جزئیات حسن و قبح را که عقل نمی‌توانست به درستی تشخیص دهد، به انسان آموخت. این اولین خدمت دین در عرصه‌ی معرفت اخلاقی بود. به صورت جزئی، مورد به مورد گفت این کار

---

<sup>۱۴</sup>. محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۹۳.

عدالت است. عقل بشر بدون دین می‌فهمید که عدالت خوب است، ظلم بد است؛ اما اینکه کدام رفتار عدالت است و کدام رفتار ظلم است، این مسئله‌ای بود که دین تبیین کرد.

خدمت دوم، دین با بیان تبعات اخروی رفتارهای انسان در دنیا، شاخصی برای تشخیص رفتارهای پسندیده از ناپسند در دست بشر قرار داد؛ یعنی مثلاً گفت اگر این کار را انجام بدهی در آخرت یک قصر بهشتی می‌شود و اگر این کار را انجام بدهی در آخرت تو را در فلان جای دوزخ عذاب می‌کنند. تبعات اخروی رفتارهای انسان در دنیا را بیان کرد. این بهترین شاخص شد برای تشخیص مصادیق جزئی خوب و بد. هر رفتاری که در پی آن در آخرت به انسان پاداش می‌دهند و انسان از نعماتی برخوردار می‌شود، رفتار خوبی است. هر رفتاری که در قبال آن در آخرت او را کیفر می‌کنند، عذاب می‌کنند، رفتار بدی است. پس تبعات اخروی شاخصی هستند که خوبی و بدی رفتارها را برای انسان تبیین می‌کنند.

سومین خدمت، کار بسیار بزرگی است. علم اخلاق مثل سایر علوم است، مثل فلسفه، ریاضیات، فیزیک، زیست‌شناسی. مباحث هر رشته‌ای از علوم کجا و برای چه کسانی مطرح است؟ برای دانشمندان و دانشجویان آن رشته، مثلاً در بحث فیزیک کوانتوم،<sup>۱۵</sup> قصاب و راننده تاکسی که کاری به مباحث فیزیک کوانتوم ندارند، این بحث مال استادان و دانشجویان رشته‌ی فیزیک است. یا مثلاً فلان بحث پیچیده‌ی زیست‌شناسی، مال استادان و دانشجویان زیست‌شناسی است. علم اخلاق هم یک علم است؛ لذا منطقاً مباحث این علم باید فقط بین اساتید و دانشجویان اخلاق مطرح باشد. در حالی که در دنیا می‌بینیم که مباحث اخلاقی در فرهنگ عمومی مردم وجود دارد. یعنی شما هیچ انسانی را نمی‌بینید که ذهنش درگیر مباحث اخلاقی نباشد. چه شده است که این علم به فرهنگ عمومی وارد شده

---

Quantum.<sup>۱۵</sup>

است؟ این خدمتی است که دین به بشر کرده است و الا اگر دین این کار را نکرده بود، امروز مباحث اخلاقی هم فقط در آکادمی‌ها، در دانشگاه‌ها، در حوزه‌های علمیه و به دانشمندان و دانشجویان و طلاب علوم منحصر بود. انبیاء در قالب آموزه‌های دینی، مباحث اخلاق را به زندگی همه‌ی مردم وارد کردند و این آموزه‌ها را گسترش دادند. این خدمت بسیار بزرگی بود که دین در عرصه‌ی معرفت اخلاقی به بشریت کرد.

و اما خدمت دین در عرصه‌ی تربیت و رفتار اخلاقی. صرف دانستن اینکه رفتاری خوب یا بد است، منجر به خوب بودن انسان‌ها نمی‌شود. معرفت اخلاقی الزاماً منجر به رفتار اخلاقی نمی‌شود. بهترین دلیلش هم این است که در دنیای امروز از نظر مباحث نظری اخلاق، فلاسفه‌ی بزرگ اخلاق و دانشمندان بزرگ علم اخلاق، چقدر بحث‌های پیچیده کرده‌اند، چه کتاب‌های عظیمی تألیف شده است. اندوخته‌های علمی و نظری عصر ما در عرصه‌ی معرفت اخلاقی بسیار عظیم است، اما برخلاف عظمت این معرفت اخلاقی، پایبندی به اخلاقیات در دنیای امروز بسیار کم است. مردم به راحتی خودخواهانه رفتار می‌کنند؛ به راحتی بی‌عفتی می‌کنند؛ به راحتی رفتارهای غیر اخلاقی انجام می‌دهند؛ دروغ می‌گویند؛ غیبت می‌کنند؛ دوبه‌هم‌زنی می‌کنند؛ حسادت می‌ورزند و امثال اینها. این نشان می‌دهد که صرف معرفت اخلاقی، رفتار اخلاقی ایجاد نمی‌کند.

برای اینکه معرفت اخلاقی منجر به رفتار اخلاقی شود یک حلقه‌ی واسط لازم است؛ آن حلقه‌ی واسط، موعظه‌های اخلاقی هستند. مواعظ اخلاقی است که انسان‌ها را به رفتار اخلاقی ترغیب می‌کند. موعظه چیز بسیار ارزشمندی است. متأسفانه بین تحصیل کردگان، در عرصه‌ی اخلاق جهل مرگبی وجود دارد. افراد تحصیل کرده خودشان را بی‌نیاز از شنیدن مواعظ اخلاقی می‌دانند. مثلاً من به فلان همکار دانشگاهی می‌گویم من امشب به یک محفلی می‌روم، عارف بزرگی است که موعظه‌های خیلی دلنشینی می‌کند، بیا تو هم برویم و استفاده کنیم. می‌گوید: برو بابا دست از سر من بردار، هر چه او می‌خواهد بگوید من بلدم، می‌خواهد بگوید دروغ گفتن بد است، من بلدم؛ می‌خواهد بگوید عدالت

خوب است، من بلام؛ می‌خواهد بگوید پاکدامنی خوب است، من بلام. بیایم به چه چیز گوش بدهم؟ درحالی که این تصوّر به شدّت اشتباه است. او گمان می‌کند نقش موعظه‌های اخلاقی، افزودن بر اطلاعات ذهنی انسان است. مطلقاً اینطور نیست. موعظه‌گر اخلاقی اگر یک انسان اهل دل، یک انسان اهل عمل، یک انسان صاحب نفس باشد، یک جمله‌ی او می‌تواند انسان را زیر و رو کند و مواعظ اخلاقی او می‌تواند نیروی پایداری در انسان ایجاد کند که انسان در صحنه‌ی عمل زندگی در لغزشگاه‌های اخلاقی بتواند ثابت قدم و مستحکم بماند و نلغزد. موعظه‌های اخلاقی اگر موعظه‌کننده یک انسان صاحب نفس و صاحب دل باشد، چنین تأثیری دارد. نمونه‌های آن را در تاریخ دیده‌ایم، انسان‌هایی که با یک جمله دیگران را زیر و رو کرده‌اند.

بشر حافی، سرمایه دار عیّاش بغداد بود. قصر مجلّی داشت و مجلس عیش و نوش در منزلش دائماً برپا بود و صدای ساز و آواز و قهقهه‌های مستانه در منزلش بلند بود. امام کاظم علیه السلام از آنجا عبور می‌کردند، کنیزی آمد سطل زباله را بیرون بگذارد. حضرت از او پرسیدند: صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ کنیز با خود گفت این چه سؤالی است؟ فردی که قصر به این مجلّی دارد، مگر می‌شود بنده باشد؟ گفت نخیر آقا! آزاد است. حضرت فرمودند: آری بنده نیست که چنین می‌کند؛ اگر بنده بود، اینگونه نمی‌کرد. این را فرمودند و رفتند. کنیز به خانه برگشت و بشر هم که مست مشروبات الکلی بود، شروع کرد به داد زدن سر این کنیز بیچاره که چرا دیر کردی؟ کنیز مجبور شد ماجرا را تعریف کند. گفت دم در آقایی بود که چنین سؤالی کرد و من چنین جوابی دادم و نهایتاً او چنین حرفی زد؛ گفت آری صاحب این خانه بنده نیست که چنین می‌کند. تا کنیز این جمله را گفت، در جا مستی شراب از سر بشر پرید. همین انسان عیّاش و بی بند و بار، در حالی که با دو دست بر سر خود می‌کوبید و به پهنای صورت اشک می‌ریخت، پای برهنه از خانه بیرون آمد، دوان دوان به دنبال امام رفت و خودش را به حضرت رساند و به پای حضرت افتاد و توبه کرد و از آن پس انسان دیگری شد. حالا

شما سلسله‌های صوفیه را نگاه کنید، در غالب سلسله‌های صوفیه یکی از اقطابشان همین بشر حافی است. یک عارف بزرگ شد.

یا ماجرای فضیل عیاض و ماجراهای مشابه، که با یک جمله زیر و رو شده‌اند. نقش مواعظ اخلاقی این است، نیروی عظیمی ایجاد می‌کند که باعث تحوّل بنیادی می‌شود. از اهمّیت مواعظ غافل نشوید؛ فکر نکنید چون درس خوانده‌اید، دیگر از شنیدن موعظه بی‌نیازید. من رشته‌ی تدریس و تحقیقاتم، همین اخلاق و عرفان است. کتاب‌های زیادی هم در این زمینه نوشته‌ام و منتشر شده است. مقاله‌های زیادی هم نوشته‌ام. شاید در این نزدیک به سی سالی که دارم در دانشگاه درس می‌دهم، فقط ده یا بیست هزار دانشجو همین بحث‌ها را از من شنیده‌اند. اما بعد از عمری کار کردن در این زمینه، هنوز هم خودم را به شدّت نیازمند شنیدن موعظه می‌بینم. لذا همین که جایی انسان اهل دلی پیدا می‌کنم، می‌روم مثل یک بچه‌ی کلاس اوّل دبستان، جلوی او زانو می‌زنم و موعظه‌های او را گوش می‌دهم و کاملاً احساس می‌کنم برایم مفید است؛ با اینکه ممکن است طرف مقابل یک فرد بی سواد باشد؛ چون بعضی از این افراد درس نخوانده‌اند. یک روستایی درس نخوانده است، از راه سیر و سلوک معنوی به جاهای بلندی رسیده است. خلاصه فکر نکنید چهار کلاس درس خوانده‌اید، بی‌نیاز شده‌اید.

علی‌ایّ حال یکی از خدمات دین همین موعظه است. چون موعظه‌ی اخلاقی در بستر جهان بینی دینی قابل طرح است؛ یعنی عقیده به روح، عقیده به قیامت، عقیده به حیات جاودان انسان، عقیده به وجود خدا و حقایقی مثل عشق الهی و امثال اینها است که می‌تواند زمینه‌ی طرح موعظه‌ها را پیش بیاورد؛ وگرنه من چطور می‌توانم به شما بگویم حرص نداشته باش، زیاده طلبی نداشته باش، این دنیا ارزشی ندارد و امثال اینها. اگر همه چیز به همین دنیا خلاصه شود، چطور ارزشی ندارد؟ بعد از اینکه آخرت را گفتم و حیات جاودانه مطرح شد، می‌گویم در برابر آنها، واقعاً این دنیای ناپایدار آنقدر اهمّیت ندارد که بر سر این دنیا خودت را اذیت کنی و دیگران را اذیت کنی، خودت آلوده بشوی یا حقّ دیگران را پایمال کنی. روح تو بزرگ‌تر از اینها است که به‌خاطر لذّات حیوانی، روح خود را آلوده کنی.

این موعظه‌ها وقتی قابل طرح است که عقیده به روح، به خدا، به قیامت مطرح باشد. لذا موعظه‌های اخلاقی در بستر جهان بینی دینی قابل طرح هستند. به همین خاطر هم هست که بزرگ‌ترین و موفق‌ترین موعظه‌گران تاریخ، انبیاء الهی بودند. موعظه‌های آنها را ببینید، بعد از قرن‌های متمادی هنوز طرفدار دارد و روی انسان‌ها تأثیر می‌گذارد. بعد از انبیاء و اولیاء، عارفان بالله و علمای ربّانی موعظه‌گران بزرگی بوده‌اند.

دومین خدمت دین در عرصه‌ی تربیت اخلاقی ارائه‌ی الگوها و اسوه‌های اخلاقی است. انسان از الگوهای اخلاقی الهام می‌گیرد و شکل می‌پذیرد. انبیاء الهی به عنوان الگوهای اخلاق نیک، به عنوان تبلور و تجسم زیبایی‌های اخلاقی آمدند و در بین بشر حرکت کردند و زندگی کردند و مردم با علاقه‌مند شدن به آنها، کم‌کم از آنها رنگ و شکل گرفتند و به رفتار اخلاقی کشیده شدند. بعد از آنها اولیاء و عارفان بزرگ الهی و علمای بزرگ ربّانی چنین نقشی ایفا کردند. این هم خدمت دوم دین در عرصه‌ی تربیت اخلاقی بود: ارائه‌ی الگوهای رفتاری برای شایستگی‌های اخلاقی.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ